

سلام کودکانه

مهمان کوچک خدا

من امسال یک روزه اولی بودم که توانستم روزه‌هایم را بگیرم. حالا احساس می‌کنم بزرگ تر شده‌ام. چون مهمان خدا بودم سعی کردم کارهای خوب بیشتری انجام بدهم و کار بد هم انجام ندهم. هم مامان و بابا می‌گویند و هم خودم احساس می‌کنم حالا بهتر از قبل می‌توانم صبر کنم. امروز از خدا تشکر کردم که کمکم کرده است و دعا کردم از این به بعد باز هم کمکم کند.

ارسال نقاشی، قصه،
خاطره، عکس و...

۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶
۲۰۰۰۹۹۹



میای بازی

دست روی دست، پا روی پا

چی لازم داریم؟

۱۵ برگ کاغذ سفید و چند مداد رنگی

چطور آماده کنیم؟

روی چهار تا از کاغذها دست راستتان را بگذارید و دورش خط بکشید. روی چهار کاغذ، دست چپ، روی چهار کاغذ پای راست و روی سه کاغذ پای چپ. حالا تصاویر دست و پاها را رنگ کنید تا بهتر دیده شوند.

چطور بازی کنیم؟

در هر ردیف ۳ کاغذ بچینید به ترتیبی که در هر ردیف تصویر ۲ دست و ۱ پا، یا در هر ردیف تصویر ۲ پا و ۱ دست چیده شود. هر بازیکنی که نوبتش است باید دست و پاهايش را در هر ردیف طوری قرار دهد که به عنوان مثال دست راست روی تصویر دست راست یا پای چپ روی تصویر پای چپ قرار بگیرد. چون در هر ردیف ۳ کاغذ داریم یک دست یا یک پا اضافه می‌ماند که باید بالا گرفته شود. بازیکنی که بتواند تمام ردیف‌ها را بدون اشتباه و زمین خوردن انجام دهد، برنده است.



غزاله صفدری

شعر

درس‌های اینترنت

او همیشه بوده قطع وقت درس و کار من او نبوده هیچ وقت هم رفیق و یار من

متصل هم گشته است گاه گاهی با تلاش در مسیر و راه خود رفته است اما یواش

هر دقیقه می‌رود توی چرت و توی خواب باز اعصابم شده مثل اینترنت، خراب

شهرام رفیعی

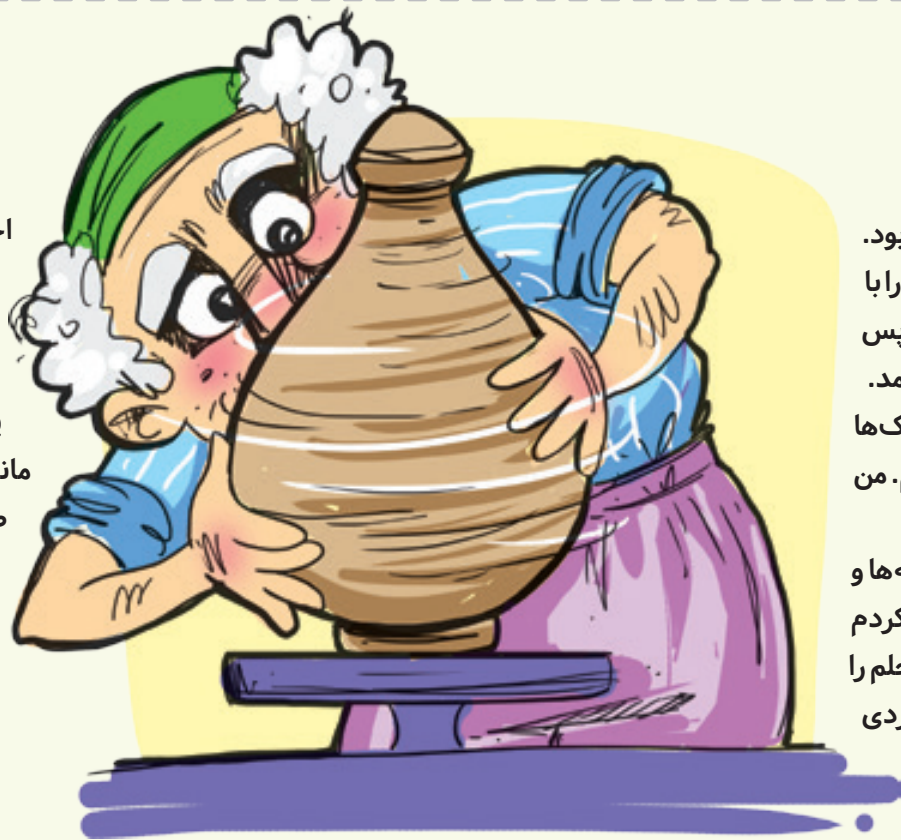
تصویر سازی ها : زهرا اقطاعی



شهرقصه

قلکی که دلش نشکست

من قلک سفالی قشنگی بودم که استاد سفالگر من را درست کرده بود. برای روزها من در کارگاه سفالگری منتظر بودم تا کسی بیاید و من را با خودش ببرد. گاهی که دوستانم می‌رفتند، غصه می‌خوردم که چرا پس نوبت من نمی‌شود. تا این که یک روز نوه استاد سفالگر به کارگاه آمد. اسم نوه استاد، احسان بود. آن روز احسان من را از میان ردیف قلک‌ها انتخاب کرد و با اجازه پدر بزرگ به خانه برد. خیلی خوشحال شدم. من زندگی جدیدم را شروع کردم و خانه سکه‌ها و اسکناس‌ها شدم. اوایل احساس خیلی خوبی داشتم، اما بعد، هر چه تعداد سکه‌ها و اسکناس‌ها بیشتر می‌شد، بیشتر می‌ترسیدم. با خودم فکر می‌کردم یک روز بر می‌شوم و بعد هم باید شکسته شوم تا پول‌های داخلم را بردارند و آن موقع من یک قلک شکسته هستم که به هیچ دردی نمی‌خورم. بالاخره روزی که از آن می‌ترسیدم، رسید.



احسان مرا شکست و پول‌هایش را برداشت. سپس من را در کیسه‌ای گذاشت و با خودش بیرون برد. کمی بعد احسان دستش را داخل کیسه کرد تا من را در آورد. خیلی ترسیده بود اما ناگهان صدای مهربان و آشنایی را شنیدم. من به کارگاه سفالگری و پیش پدر بزرگ احسان برگشته بودم! احسان رفت و من پیش پدر بزرگ ماندم. دوری از احسان برایم سخت بود، آخر به او عادت کرده بودم. طی روزهای بعد استاد با کمک سنباده و ابرازهایی که داشت من را تبدیل به یک کاسه زیبا کرد و من توانستم دوباره به خانه احسان برگردم. این بار از چیزی نمی‌ترسیدم. حتی اگر زمین می‌خوردم و می‌شکستم می‌دانستم که...

نویسنده: طاهره عرفانی

هنرمند کوچولو

کارت پستال خرگوشی

چی لازم داریم؟

کاغذ رنگی، مقوا، قیچی، ماژیک، خط‌کش
چسب و رنگ

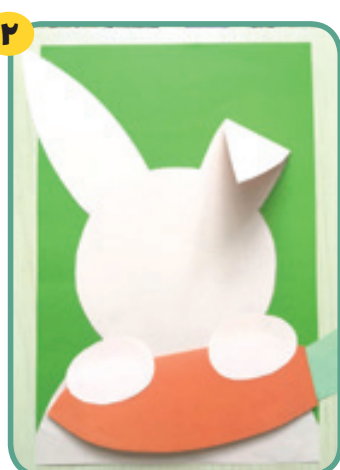


چطوری درست کنیم؟

تصویر خرگوش و هویج را مثل شکل روی کاغذ رنگی بکشید و با قیچی دور تا دورش را برش بزنید. کاغذ هویج باید دو لا باشد و حواستان باشد که وسطش را نباید ببرید. خرگوش را روی یک مقوای رنگی بچسبانید. هویج را مثل شکل روی خرگوش بگذارید. بعد دوتا بیضی کوچک را مثل دست‌های خرگوش برش بزنید و به آن چسب بزنید، طوری که نصفش روی هویج و نصف دیگرش روی بدن خرگوش باشد.

حالا برای خرگوش چشم و بینی بگذارید و داخل هویج هر چی دوست دارید بنویسید. این کار دستی قشنگ را می‌توانید به مناسبت تولد یکی از اعضای خانواده به آن‌ها هدیه دهید.

منصوره گلی



شما فرستادید

دوستی موش و گربه

یک روز موش و گربه در خیابان بالای پل هوایی بودند که ناگهان چشم گربه به موش افتاد و او را دنبال کرد. دم گربه لای نرده‌های پل هوایی گیر کرد موش به گربه کمک کرد و او را نجات داد. بعد از این ماجرا، آن دو برای همیشه با هم دوست شدند.

داستان و نقاشی ارسالی از دوست خوب «فره»

اهورا مهدوی-۶ ساله

سرگرمی

مارپیچ

دوستان خوبم به این پرنده گرسنه کمک کنید تا زودتر به ظرف غذا برسد.

